

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد بدین بوم و بر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

موسوی

۱۲ اگست ۲۰۱۶

برداشت من از ترکیب "اسلام سیاسی"

تا جایی که از لا به لای نوشته های هموطنانم در داخل و خارج از افغانستان بر می آید، با آن که من از جمع نخستین کسانی هستم که از سالها قبل بدین سو، اصطلاح ترکیبی "اسلام سیاسی" را به مثابه یک مفهوم و افاده واحد کلامی به کار برده ام، با تأسف تا کنون نه خود بدین فکر افتاده بودم که برداشتم را از آن ترکیب توضیح دهم و نه هم دوستان و خوانندگانی که زحمت مطالعه نوشته هایم را به خود داده و می دهند، در آن باب از من توضیحی طلب نموده اند.

خوشبختانه در هفته ای که گذشت، یک تن از خوانندگان، بزرگواری نموده از طریق تلفون در کنار طرح برخی سوالات دیگر، راجع به استفاده "اسلام سیاسی" مخالفت شان را اعلام داشتند. از آن که جایی این خواننده، صرف به همین اکتفاء نمودند که بگویند "اسلام در کل یک چیز است" - از لحن کلام شان می شد استنباط نمود که نسبت به کلیت اسلام نظر مثبت و موافق ندارند - و بیشتر از آن در مورد مسأله توضیحی ارائه نداشتند، نزد خود تصمیم گرفتم تا به جای یک مکالمه دیگر، آنچه را خود در مورد "اسلام سیاسی" می اندیشم و برداشتی که از این ترکیب دارم، آن را به صورت مختصر نگاشته، تقدیم خوانندگان نمایم؛ تا از یک طرف به سوال آن خواننده پاسخی گفته باشم و از جانب دیگر، پاسخ شخصی نشده، احیاناً اگر چنین سوالی نزد خوانندگان دیگری نیز وجود داشته باشد، پاسخی برای آنها نیز ارائه شده باشد.

لازم است یاددهانی نمایم، که آنچه را شما به مثابه برداشت خودم از نظر می گذرانید، چون واقعاً نه از جایی اقتباس شده است و نه هم آن را در جایی خوانده ام، احتمالاً از کمبود و نقص مبرا نیست، لذا از تمام آنهایی که در زمینه معلومات بیشتر و کاملتر دارند، صمیمانه تقاضا می نمایم تا با شرکت فعالانه شان در بحث و زدودن نقایص و تکمیل کمبود های آن، بر من منت بگذارند.

برای درک بهتر مطلب جای دارد، بحث ما را در این زمینه اندکی عامتر و جامعتر آغاز نمایم، تا خوانندگان عزیزی که احتمالاً در زمینه سؤالاتی داشته باشند، بهتر منظورم را از به کار بردن چنین ترکیبی درک نمایند.

هرگاه عمر انسان را به اساس آخرین اکتشافات فوسیل شناسانه بخواهیم تخمین نمایم، دیده می شود که قدیمی ترین انسانی که می توان از آن به مثابه جد اولیه انسان کنونی نام برد بین ۳.۵ الی ۳.۸ میلیون سال قبل از امروز در صحرای "آفار" در کشور "اتیوپی" زندگی می نمود که از طرف فوسیل شناسان به نام "لوسی" مسما شده است. با

تمکین به چنین حقیقت علمی، اولین اصلی که راجع به بحث فعلی ما عرض اندام می نماید، رد ادعای ازلی و فطری بودن دین است. به عبارت دیگر به استناد و به گواهی تاریخ پیدایش ادیان در کل، در حالی که از عمر نوع انسان بیش از ۳.۵ میلیون سال می گذرد، عمر ادیان حتا در همان شکل افکار مذهبی آن و قرنهای قبل از آن که ادیان به مثابه یک سیستم فکری منسجم- متناسب با زمانش- به وجود آیند، به بیش از ۷ هزار سال نمی رسد. یعنی ادیان در کلیت آن نه تنها به فطرت انسان ارتباطی نداشته و هیچ گاهی ازلی نبوده، بلکه در مقایسه با عمر کلی انسان، نسبت بیشتر از یک بر ۵۰۰ هزارم آن را نشان نمی دهد. باز هم به تعبیر روشنتر، در حالی که انسان حدود ۳.۵ میلیون سال بدون دین و اعتقادات دینی زیسته است، عمر افکار مذهبی و ادیان درکل بیشتر از ۷ هزار سال نمی باشد.

با در نظر داشت این حقیقت تاریخی، می توان گفت، از همان نخستین روز هائی که انسان اولی از لحاظ دماغی ظرفیت آن را یافت، تا در کنار تهیه غذا، به چگونگی موجودیت غذا و محیط ماحولش نیز بیندیشد و از آن طریق، تمام آنچه را که برایش مفید بود، در آغاز مورد تکریم و بعد ها مورد پرستش قرار داد، افکار مذهبی نزدش عرض اندام نمود. از آن جایی که در این مرحله انسان اولی، بین خود و آنچه را تکریم و پرستش می نمود، هیچ رابط و فاصله ای را نمی دید و درواقع تمام تفکرش رابطه بین "عابد" و "معبود" و چه بسا "معبود ها" را می رسانید، امری بود به صورت مطلق، "خصوصی". یعنی همان اصلی که "مارکس" آن را در چوکات "مذهب امر خصوصی افراد است" عرضه داشته است. مطالعه تاریخ ادیان به ما می آموزاند که دوران سلطه افکار مذهبی و رابطه خاص بین "عابد" و "معبود" چیزی بیشتر از ۲ الی ۳ هزار سال دوام ننموده، وقتی برای نخستین بار، در قدیمی ترین مدنیت انسانی در "سومر" و بعد ها در "مصر"، "هند"، "چین" و "افغانستان کنونی" ابتداء فرد و افرادی و بعد ها، اقشار معینی از باشندگان همان نقاط، به نام "جادوگر" و بعد تر "نمایندگان"، "مقربین" و "فرستادگان" معبود ها، خود را بین "عابد" و "معبود" قرار داده و از آن طریق، برای شان موقعیت برتری را تصاحب نمودند، دین و مذهب به فاصله گرفتن از "امر خصوصی" به مفهوم مارکسی قضیه، فرا تر رفته، در جای خودش به تنظیم کننده امور خانوادگی، اجتماعی، سیاسی و در بالا ترین حد به ابزار سیادت و سلطه طبقه خاصی بر سایر طبقات انجامید.

در اینجا جهت احتراز از طولانی شدن بحث، آگاهانه از نقش فراعنه مصر به مثابه دارندگان قدرت ترکیبی سیاسی- دینی، برهن ها در کاست سیستم برهنیزم و امتداد آن در هندونیزم، ریشی ها در دیانت زردشت، خاخام ها در دیانت یهود و کشیش ها در دیانت مسیح و ادیان خرد و بزرگ دیگر گذشته، دیانت اسلام را اندکی بیشتر مورد مذاقه قرار می دهیم.

تا جایی که از مطالعه تاریخ اسلام بر می آید به استناد ادعای تمام مؤرخین و مفسرین اعم از مسلمان و غیر مسلمان، نخستین آیتی که قرآن با آن آغاز یافته، آیت " اَقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ " - از سوره "العلق" می باشد تمام سوره "العلق" که متشکل از ۱۹ آیت است، با آن که حین ترجمه و تفسیر برخی از آیات آن، عده ای از مترجمین اصل رسالت را هم به میان کشیده اند، مگر در کلیت خود، چیزی نیست به جز رابطه بین "عابد" و "معبود" که در اینجا "بنده- انسان" و "الله" است.

گذشته از آن که بین سوره های مکی به ده ها مورد مشابه را می توان سراغ گرفت، که دیانت اسلام در نخستین روز هایش، تلاش می نموده تا رابطه بین "عابد" و "معبود" را تنظیم نماید، تبلیغ اولی شخص "محمد" کسی که دیانت اسلام را بنیان گذاشته است مبتنی بر این که « قُولُوا : لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ " تَفْلَحُوا » به وضاحت نمایانگر آن است که اسلام هم در آغاز، صرف در همان حد رابطه بین "عابد" و "معبود" محدود بوده، "امری" بود کاملاً "خصوصی"؛ مگر به

محض آن که "لا إله إلا الله" یا "مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ" مزوج شد، دیانت اسلام هم از رابطه خاص بین "عابد" و "معبود" فاصله گرفته، به مرور زمان پایه و اساس سیادت یک فرد در آن پی ریزی گردید.

با آن که سیادت فردی، در حد معینی می تواند، رابطه بین "عابد" و "معبود" را خدشه دار بسازد، مگر باز هم دیانت در همان مقطع از "امر خصوصی" پای فرا تر نگذاشته است. اما به محض این که قرآن شروع می کند به تنظیم امور خانواده و به پدر حق می دهد تا به دخترش بگوید که چه کند و یا چه نکند و به شوهر حق می دهد تا همسرش را بر مبنای اعتقادات اسلامی اش امر و نهی نماید، دین از "امر خصوصی" بین "عابد" و "معبود" عبور نموده، به تنظیم کننده امور خانواده و حقانیت بخشیدن به سلطه یکی بر دیگری مبدل می گردد.

امتداد تنظیم از امور خانواده به امور جامعه و تنظیم امور اجتماعی و سیاسی یک خطه معینی، بر مبنای اساسات اولی طرح شده در اسلام و یا هم برداشت های فردی این و آن، دیانت را در کل - در اینجا منظور اسلام - از یک امر خصوصی رابطه بین "عابد" و "معبود"، جدا نموده به یک سیستم فکری - عقیدتی مبدل می نماید که طبقات معینی در جامعه می خواهند بر مبنای آن و با استفاده از آن و یا هم زیر نام آن، سلطه و سیادت طبقاتی و اهداف سیاسی خود شان را برآورده سازند، در چنین حالتی است که دین حیثیت "ابزار" رسیدن به قدرت و تأمین سلطه فرد و یا طبقات معینی را به خود گرفته، می توان بر آن "دین سیاسی" نام گذاشت.

وقتی عین روند را که به صورت عام مطرح نمودیم، بخواهیم در بستر خاص اسلام و مناسبات آن در افغانستان مطرح نمائیم، دیده می شود که بین اسلام به مثابه یک عقیده و رابطه بین "عابد" و "معبود" یعنی "انسان" و "الله" با اسلام به مثابه یک وسیله ای که بستر و پایه های رسیدن به قدرت و تأمین سلطه طبقه خاصی را بنیان گذارد، تفاوت بس عظیمی وجود دارد؛ چه در حالی که نزد میلیون ها تن از هموطنان ما اعم از مرد و زن، اسلام تا هنوز هم با وجود دخالتش در امور خانواده، به مثابه رابطه بین "انسان" و "الله" به شمار رفته، می کوشند تا خود بر مبنا و حدود درک و فهم شان، التزام عقیدتی و عملی شان را به اسلام عملی نمایند، افراد، گروه ها و احزابی هم وجود دارند، که اسلام برای آنها، حیثیت ابزاری را دارد که می خواهند با استفاده از آن اهداف و امیال سیاسی شان را تحقق ببخشند. این که چه تعداد از چنین اشخاصی واقعاً التزام نظری و عملی به اسلام دارند و یا ندارند، امریست که فقط خود آنها می دانند و دیگران از بیرون نمی توانند در مورد حکم نمایند.

با در نظر داشت چنین تفکیکی است که این قلم در نوشته هایم "اسلام" آنده از افرادی را که اسلام را به مثابه ابزار رسیدن به هدف مورد استفاده قرار می دهند و آن را مرکبی می دانند که آنها را به مقصودشان می رساند، "اسلام سیاسی" نامیده ام.

در اینجا به صراحت اعلام می دارم، علی رغم این که خودم به اسلام هیچ گونه التزام عقیدتی و عملی ندارم، به تمام مسلمانانی که در سراسر جهان؛ اسلام را به مثابه رابطه بین "انسان" و "الله" می دانند احترام عمیق داشته، حاضرم در کنار شان به خاطر برخورداری از "حق آزادی عقیده" تا پای جان برزیم، مگر آن های دیگری را که می خواهند یا از اسلام استفاده ابزاری نموده سوار بر توسن آن، امیال شوم و پلید شان برآورده سازند و یا آنها را دیگری را که می خواهند معضلات جهان کنونی را با نسخه های عصر "شیر شتر" و "گوشت سوسمار" حل نمایند، نه تنها خودشان را به مثابه دشمن خود و دشمن بشریت تلقی نموده علیه شان مبارزه می نمایم، بلکه طرز تفکر آنها را "اسلام سیاسی" نامیده، مردود و قابل دفن در زباله تاریخ می دانم.